



## جاهلیت مدرن

معارضینی در مقابل مسیر سعادت بشر پیدا می‌شوند؛ اسلام این معارضین را از سر راه برمی‌دارد. اسلام منفعل عمل نمی‌کند. اگر معارضی وجود داشته باشد که معارض سعادت انسان است، معارض دعوت حق است، اسلام با این معارض پنجه درمی‌افکند و در مقابل او ایستادگی می‌کند. این را مقایسه کنید با آنچه که قدرت‌های متجاوز عالم در طول تاریخ عمل کرده‌اند، امروز هم عمل می‌کنند؛ جنگ می‌کنند برای توسعه قدرت، جنگ می‌کنند برای توسعه بی‌عدالتی.

## بررسی پسامدرن، از زاویه نگاه نیچه‌ای

# نیچه، فیلسوف جوهرستیز

- حسین روحانی**\*

در خصوص اندیشه پسامدرن، فیلسوفان و متفکران گوناگونی از طیف‌های چپ و راست داد سخن داده‌اند و هر یک از اندیشمندان به فراخور بضاعت، ملزومات و اقتضائات تاریخی، زمانی و مکانی خویش، از چشم‌اندازی خاص و منحصر به فرد، پست‌مدرنیسم را تبیین و تفسیر کرده‌اند. اگر چه در آثار تک‌تک این متفکران، نکات بدیع و باریک‌بینانه‌ای به چشم می‌خورد اما در این جستار سعی بر آن است پروتی بر یافته‌های متفکر بلندآوازه پسامدرن، نیچه، بیفکَنیم. نیچه را شاید در ایران با تصاویری کاریکاتور بزه شده و اغراق آمیز از حرف‌های روشنفکرانه عجیب و غریب و تیپ ظاهری خاص می‌شناسند، اما همین سخنان خارق عادت نیچه در دنیای غرب، چنان لرزهای ایجاد کرده که دیگر کمتر دانشمندی از جامعیت و فسر ه مدرنیته و خاصه فراوابت لیبرالیسم به طور مطلق حمایت کرد.

- شوالیه‌ای علیه مدرنیته**

بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که اولین کسی که به صورت آشکار به جنگ مدرنیته رفت، نیچه بود. یکی از راه‌های نزدیک شدن به نیچه و آنچه که بدان دعوت می‌کند توجه به تأملات وی در متفکران پیش سقراطی و دوره درخشان فروید یونانی است. نیچه بر این باور است که در فرهنگ یونانی قبل از ظهور سقراط و افلاطون نوعی اتحاد و هماهنگی میان آپولون (خدای عقل) و دیونوسوس (خدای شور) وجود داشت اما با ظهور عقلانیت متافیزیکی مورد وثوق سقراط و افلاطون، تفکر دیونوسوسی (شوقی و ذوقی) به محاق رفت و مرگ‌اندیشی و عقلانیت ابزاری ج‌سای آن را گرفت. نیچه متفکری عقل‌ستیز (عقلانیت‌دکارتی و کانتی) می‌باشد و در نظر او هستی در بنیاد غیرعقلانی و متناقض است و منطق و خردگرایی (عقلانیت ابزاری) هرگز نمی‌تواند اندیشه انسانی را به راه‌های نهانی اشیا رهنمون سازد (دلوز، ۱۳۷۸: ۵۸). نیچه ادعای درشتی را بر زبان جاری می‌کند و این نکته را مطرح می‌کند که حقیقتی وجود ندارد و هرچه هست تفسیر و تأویل است و حقیقت در چارچوب زبان می‌باشد و بلافاصله می‌افزاید که خود زبان نیز مغلُق و کزتاب است و قادر به بیان حقیقت نیست. از نظر نیچه هرآنچه در نیچه خواسته، نوعی خواست قدرت و اراده معطوف به قدرت تأثیر رانه‌ها و غرایز خویش می‌باشد و ارائه تصویری عقلانیتی (عقلانیت‌ستیز) در تبلیغ آن انسانان معرفت‌شناسی اساساً چیزی نیست مگر تلاشی سراپا انسانی برای تفسیر جهان که در تخیل زبان بشری و شعر ریشه دارد.

- حمله نیچه به مسیحیت**

نیچه به مسیحیت و به زعم خویش اخلاق گله‌وار مرتب بر آن حمله می‌برد و پیام مسیحیت را مبتنی بر ضعف و زبونی و وادادگی قلمداد می‌کند و مسیحیان را به دروغ‌گویی متهم می‌کند و از منطق قدرت محور و ستیزه‌جویانه دفاع تمام‌قدی می‌نماید(عبدالکریمی، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۰). نیچه در فراسوی نیک و بد در جست‌وجوی حقیقت است و لذا پرسش از حقیقت است که ولی در نهایت به اراده معطوف به قدرت می‌رسد. او حقیقت را تابع اراده می‌داند و اراده به چیزی خارج از خود بازمی‌گردد. اراده دائم به خویش بازمی‌گردد. بازگشت جلاودان نیچه هم از همین بازگوشی زبانی است. آنچه جلاودانه بازمی‌گردد فقط خود بازی است، بازی بی‌اساس و توجیه‌ناپذیر نیروها و استعاره‌ها. قرار نیست کسی یا چیزی یا خدای تکرار شود، تا از این طریق به هستی و ارزش پایدار، ابدی، ذاتی و در یک کلام متافیزیکی دست یابد. به عبارتی ساده‌تر در مفهوم بازگشت جلاودان نیچه، هیچ غایتی

امروز شما در دنیا نگاه کنید؛ قدرت‌های مسلط و مستکبر عالم تسلیحات درست می‌کنند، برای تهدید بشریت، نه برای گسترش عدالت؛ برای گسترش بی‌عدالتی، نه برای دادن امنیت به بشر؛ بلکه برای سلب امنیت از کسانی که تسلیم آنها نباشند. امروز مسئله در دنیا این است.

اینکه ما جاهلیت مستقر امروز دنیا را جاهلیت مدرن می‌نامیم، به خاطر همین است. دوران جاهلیت پایان نیافته است. جاهلیت یعنی مقابله با حق، مقابله با

# اندیشه

توحید، مقابله با حقوق انسان، مقابله با راهی که خدا برای انسان‌ها در جهت سعادت گشوده است. این جاهلیت، امروز هم هست؛ با شکل مدرن، با استفاده از دانش، با استفاده از فناوری‌های پیشرفته، با استفاده از سلاح هسته‌ای، با استفاده از انواع تسلیحات برای بر کردن کیسه صاحبان صنعت‌های مخرب و منهدم‌کننده زندگی بشر.

**بیانات رهبر انقلاب در دیدار مسئولان نظام ۸۹/۴/۱۹**



**■ مهدی جمشیدی\***
۱- وقوع انقلاب اسلامی، بیش از هر چیز، به معنی عبور جامعه ایران از عالم طاغوتی «تجدد» بود. از اواسط دوره قاجار به این سو، تجدد کوشیده بود تا در ساخت بنیادی جامعه ایران دست ببرد و آن را از زیر اقتدار و نفوذ دین به سایه ظلمانی سلطه خود سوق دهد. در طول ۵۰ سال حاکمیت سلسله پهلوی، این روند به شتاب فراوان و به صورت جدی دنبال شد و لطمات بزرگی به بافت فرهنگی و هویتی جامعه ایران وارد آمد اما با وجود این، نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری پیامبرگونه امام خمینی(ره)، در بستر همین تحولات و تصرفات شکل گرفت و در نهایت نیز، به فروپاشی نظم طاغوتی و سلطنتی و برپایی نظم الهی و قدسی در قالب انقلاب اسلامی انجامید. این واقعیت بدان معنی است که کوشش‌های دولتی در طول چندین دهه، نافرجام ماند و جامعه ایران از تمام فرازها و نشیب‌ها عبور کرد و از سنت دینی و دیانت دست نکشید. از این رو، باید گفت عمیق‌ترین و درونی‌ترین لایه فرهنگی تجدد در جامعه ایران، «فرهنگ اسلامی» است که توانسته آنچنان در زندگی فردی و اجتماعی مردمان این سرزمین ریشه بدهاند و مستحکم شود که حتی تندبادهای و طوفان‌های ویرانگری همچون سلطنت پهلوی نتوانستند آن را از پا درآورده و طرد کنند.

۲- در دوره پس‌انقلاب، جامعه ایران به دنبال عطش و شوق وصف‌ناپذیری در طلب دین و زندگی متدینانه بود، چنان‌که در اثر این انقلاب، ناگهان تمام معیارها و قواعد زندگی دگرگون شد و بدعت‌های طاغوتی کنار گذاشته شدند و سنت‌های الهی، منزلت رسمی و غالب یافتند. امام خمینی(ره) که رهبری مطلق و بی‌چون و چرای این انقلاب را بر عهده داشت، عارفی بود که می‌خواست جامعه را از چشمه جوشان و حیات‌آفرین ارزش‌های اسلامی، سیراب کند و دین را در گستره جامعه، حاکم کند. ایشان می‌دانست که با وجود حاکمیت نظام‌های طاغوتی، دین بیش از «حریم شخصی» و «زندگی فردی»، اقتدار و اعتباری نخواهد داشت و ارزش‌های اسلامی در «عرصه عمومی»، مهجور و متروک باقی خواهند ماند.

زیرآب ماوراءالطبیعه را می‌زند در واقع رأی به بی‌معنا بودن جهان می‌دهد ولی چون نیچه دلش همچنان قصد دارد به جهان معنا بدهد، مفهوم فرانسوا را جعل می‌کند تا به خیال خویش جهان را معنادار کند. منتها مشکل فرانسوا نیچه آن است که این ایرانیان، همچنان بریده از هر نوع غایت و تفکر معنوی و لاهوتی است و به همین خاطر ایرانیان نیچه هرگز نمی‌تواند جای خداوند متعال را بگیرد.

اگر نیچه می‌توانست به درک وجود خداوند نائل آید هرگز به وضعیت جنون آمیز و رقت‌بار دهه آخر عمر خویش دچار نمی‌شد. جنسون و سکوت هولناک و دردناک نیچه در دهه آخر عمر خویش به وضوح مؤید این حقیقت است که اگرچه نیچه به درستی بر اخلاق مزورانه و کانسگارانه احزاب کلیسا و علم‌گرای و عقل‌گرایی سکولار جهان معاصر می‌تازد اما به دلیل عدم علقه نیچه به اندیشه راهنما که همانا اندیشه اصیل اسلامی است، او به ناگزیر در سیاه‌چاله لغتی و رخوت نظری و عملی گرفتار می‌شود و هرگز نمی‌تواند با ذات اقدس باری تعالی انس و ودادی داشته باشد. نیچه‌ای که جا به جا در آثار خویش از زندگی سخن می‌گفت و به خیال خویش در پی زندگی بود، دست آخر گرفتار مرگ و نیستی و قهقرای فکری و علمی شد چراکه تعریف نیاچه از زندگی و حیات، تعریفی فیزیکیالیستی، بیولوژیستی و داروینستی بود و بدیهی است که با چنین برداشت غلط و منحرفی که نیچه از سنخ و جنس آنها به شمار می‌آمد که در آن، جز اقامه حق و عدل و تحصیل رضایت خدای متعال و فراهم ساختن جامعه‌ای که همگان را به حیات مؤمنانه و موحدانه سوق دهد، هدفی در میان نبود. انقلاب اسلامی، انقلاب برای بازسازی عالم و آدم، بسجخ نماید.

عرض این امر نمی‌نشست و همچون آن، معتبر نبود. انقلاب اسلامی، خود برخاسته از تحول عمیق باطنی نیروهای انقلابی بود که ریشه آن «تذکر پیامبرانه» امام خمینی (ره) داشت؛ ایشان توانست خودآگاهی الهی و نور فطرت قدسی را در درون نیروهای انقلابی، فعال گرداند و آنها را برای یک انقلاب اجتماعی تمام‌عیار و بازسازی عالم و آدم، بسجخ نماید.

اسلام امام خمینی (ره)، «اسلام سیاسی» بود؛ اسلامی که در عبادیات شخصی و حوزه فردی و مناسک ظاهری خلاصه نمی‌شد، بلکه در برابر نظم طاغوتی و شیطانی، صف‌آرایی می‌کرد و قدرت سیاسی را امراتی الهی می‌شمرد که باید در اختیار صالحان و مؤمنان قرار گیرد تا از آن به عنوان ابزاری برای تحقق کلمه طیبه و تقرب‌تالی الهه استفاده شود، نه به منظور طلب نفسانیت و دراز کردن دست تعدی و تجاوز به سوی مصالح مردم. طرح اجتماعی امام خمینی(ره)، زودن اصلاح و شئون طاغوتی «تجدد» یا پیکر جامعه ایران و احیای حاکمیت «دین» در دهه ۶۰، همواره بر ارزش‌های اسلامی تأکید می‌کرد و اسلام را ام‌المسائل جامعه و عمل به آن را در گستره جامعه، سر گشایش‌مادی و معنوی و در سرچشمه تمام خیرات و برکات قلمداد می‌کرد، در سال‌های پایانی دهه ۶۰ و با قدرت‌گیری



است آن است که او فراشدی است یا فروشدی» (نیچه، ۱۳۷۵: ۵۸). زرتشت، خود نیچه یا حداقل نمادی است که نیچه پیام خود را از زبان او بیان می‌کند. زرتشت کسی نیست که همچون صوفیان جدا از خلق بزید، به جمع آدمیان می‌رود و با آنها سخن می‌گوید. زرتشت بر سر انسان‌ها فریاد می‌کشد که من به شما واپسین انسان را نشان می‌دهم و جمعیت را فرامی‌خواند که با متشبث شدن به اراده انسانی خویش و جنگ زدن به ریسمان قدرت از چنبره نیهیلیسم خارج شوند (نیچه، ۱۳۷۵: ۲۰). اما زرتشت که تنهایی و غم غربت خویش را در یافته است ساکت می‌شود و می‌گوید: «خوایم به انسان‌ها معنای هستی‌شان را ببیاموزانم، ایرانیان را که آذر خشی است از آریه‌تشدت فرزان‌های خدا را که به دورم و معنای من با معناهای ایشان هم‌زبان نیست (نیچه، ۱۳۷۵: ۲۵).

نیچه در تلاش است این نکته را به مخاطبان خویش یادآور شود که این انسان بود که در واکنش به دست‌های اصحاب کلیسا، به خدای قالبی و قلابی معرفی شده از نسوی آیه، کلیسا پشت کرد و خود جای خدا را گرفت اما چون انسان موجودی محدود و مشمول اصل فنا و تنهایی است نمی‌تواند جای خدا را که وجودی لایتناهی است بگیرد، به همین اعتبار انسان به بن‌بست و نیهیلیسم دچار می‌شود و راه برون‌رفت برای خلاصی از نیهیلیسم، به زعم نیچه ایرانیان است که می‌توانند در غیاب و فقدان فرآویافته‌ها، به زندگی بشری روحی تازه بدهند (نیچه، ۱۳۸۱: ۵۷).

اما مشکلی که پیش می‌آید آن است که اگر مرد نه تنها غایت نیست بلکه دشمن هر گونه غایتی است. نیچه از ادبی و تعابیر هنرمندانه‌ای هستند که نمی‌تواند به وحدت دادن به هر بر مرد، دچار بحران است. نیچه هر مطلقی را انکار می‌کند، اما از آن جا که همه چیز را اراده معطوف به قدرت و در خدمت ابر مرد می‌داند، به نوعی مطلق‌گرایی درمی‌گلد (نیچه، ۱۳۸۱: ۵۷).

**■ مرداب نیهیلیسم، پیش پای اندیشه نیچه**
نقد بنیادینی که متوجه آرای نیچه است این است که اگرچه نیچه منتقد سرسخت سوپزکتیویسم است و سرسختانه به جنگ اخلاق مسیحی- بورژوازی و علم‌گرایی و عقل‌گرایی مدرنیستی می‌رود ولی به دلیل عدم تعلق نیچه به سنت دینی و تکیه وافر او بر مفهوم ابرانسان، نیچه دوباره در دام سوپزکتیویسم، قدرت‌محوری و نیهیلیسم فرومی‌افتد و نیهیلیسم را به گونه‌ای دیگر و این بار، در کسوت و قامت ایده ابرانسان تکرار می‌کند. وقتی نیچه با رویکردی پس‌ماگلی، هر نوع غایتی را منکر می‌شود و با رویکردی پساکانتی

### درنگ

کودتا علیه انقلاب در دوران پس‌انقلاب

## سکولاریسم دولتی زیر چتر انقلاب اسلامی

نیروهای تکنوکرات در درون ساخت سیاسی، ورق برگشت و تحولات تعیین‌کننده‌ای به وقوع پیوست.

در این راستا، مفاهیم و مقولات ارزشی همچون «انقلاب»، «انقلابی‌گری»، «مکتب»، «اسلام نساب محمدی»، «اخلاص»، «محرمان» و «مستضعفان»، «ولی نعمت‌انگاری مردم»، «تعهد»، «جهاد»، «شهادت»، «مسئولیت»، «خودسازی و معنویت»، «امت و امامت»، «استقلال»، «استکبارستیزی»، «شیطان‌بزرگ» و... در گفتارهای رسمی و عمومی، رقیق و کمرنگ شدند و مفاهیم و مقولات مادی همچون «سازندگی اقتصادی»، «توسعه اقتصادی»، «فاه»، «سرمايه‌گذاري خارجي»، «تنش‌زدایی»، «ترقی صنعتی»، «سرمايه‌داری» و... رواج یافتند.

جاگیرزینی عناصر معنایی یادشده در گفتارهای رسمی و عمومی، از یک چرخش پرشتاب فرهنگی در خلاف جهت و غایت گفتارهای انقلاب و امام خمینی(ره) حکایت‌داشت. در این مقطع تاریخی، صورت «تکنیکی» و «اقتصادی» تجدد در مِیان مدیران و کارگزاران دولتی، مقبولیت یافت و هم ارزش‌های انقلابی و هم نیروهای انقلابی به علت اینکه مانع غلبه انگاره تجدد (در قالب برنامه غربی توسعه اقتصادی) می‌شدند، به حاشیه سوق داده شدند. به این ترتیب، «اصالت اقتصاد» و «اقتصادمحوری»

در هندسه ایدئولوژی لیبرال – سرمایه‌داری و با حمایت و هدایت نهادهای اقتصادی به اصطلاح جهانی و در حقیقت غربی، سیطره مستبدانه و تمامیت‌خواهانه‌ای بر بسیاری از معادلات و مناسبات انقلاب یافت. این روند ناخوشایند و قهقرای، دلالت بر نفوذ یافتن سکولاریسم به درون بخش‌هایی از حاکمیت و شکل‌گیری «سکولاریسم دولتی و رسمی» – در کنار سکولاریسم روشنفکری و غیررسمی که تازه لب به سخن گشوده بود و انقلاب را به چالش می‌داشت.

نیروهای تکنوکرات در دولت سازندگی، بیش از اینکه به تجدد «باورمند» و «معتقد» باشند، از منظر «عمل‌گرایانه» و به سبب پیشبرد برنامه توسعه اقتصاد می‌به آن نگاه می‌کردند. از این رو، در زمینه معرفتی و نظری، بسیار ضعیف



و ناتوان بودند و نمی‌توانستند مفهوم‌سازی و تولید فکر کنند. در مقابل، نیروهای لیبرال که در دولت بعدی به قدرت دست یافتند، به دلیل اینکه علوم انسانی آموخته بودند و در زمان حاشیه‌نشینی و دوری از قدرت سیاسی، فعالیت‌های فکری و قلمی انجام داده بودند، هم تجدد در عمق شخصیت‌شان رسوب کرده و اصالت‌های اسلامی و انقلابی‌شان را تا حد زیادی از دست داده بودند، و هم قادر بودند مواضع خود را تئوریزه کنند. به بیان دیگر، وجوه و دلالت‌های سکولاریستی تجدد در این دوره تاریخی حساس، بسیار بیش از گذشته رسمیت پیدا کرد و کوشیده شد تا به عنوان نفی «قرائت رسمی از دین»، «قرائت سکولاریستی از اسلام» ساخته و پرداخته شود که در باطن، مغلوب تجدد است. نیروهای اصلاح‌طلب معتقد بودند که ارزش‌های تجدیدی، از دو نظر اصالت‌داشتند: نخست اینکه ارزش‌های تجدیدی، «تفوق جهانی» یافته و «مسلط» «حاکم» شده‌اند و ما به هیچ‌رو نمی‌توانیم آنها را نادیده گرفته و انزوا و مخالف‌خوانی را در پیش بگیریم. دیگر اینکه ارزش‌های تجدیدی، «عالی» و «انسانی» و «برتر» هستند و از یک جهش بزرگ و درخشان در عقلانیت انسان معاصر حکایت می‌کنند.

پس اگر «علت‌مدار» به مسئله نگاه کنیم باید گفت ارزش‌های تجدیدی، به «ضرورت تاریخی» تبدیل شده و اجتناب‌ناپذیر و قهری الهه استفاده شود، نه به منظور طلب نفسانیت و دراز کردن دست تعدی و تجاوز به سوی مصالح مردم. طرح اجتماعی امام خمینی(ره)، زودن اصلاح و شئون طاغوتی «تجدد» یا پیکر جامعه ایران و احیای حاکمیت «دین» در دهه ۶۰، همواره بر ارزش‌های اسلامی تأکید می‌کرد و اسلام را ام‌المسائل جامعه و عمل به آن را در گستره جامعه، سر گشایش‌مادی و معنوی و در سرچشمه تمام خیرات و برکات قلمداد می‌کرد، در سال‌های پایانی دهه ۶۰ و با قدرت‌گیری

**■عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی**
**■متنبح:مهر**